

## می توان از افسانه‌ها آموخت

گفت‌وگو با دکتر کاترین بزرگ آدلو  
پژوهشگر افسانه از دانشگاه لایپزیگ



کریسمس برای بسیاری بدون داستان سه‌گرم و برای یسوک خدمتکار، قابل تصور نیست. چه چیزی سبب این اشتیاق دائمی به افسانه‌ها است؟ حقیقتاً این علاقه همیشگی به افسانه‌ها شگفت‌آور است، چون در دوران رمانتیک عقیده بر این بود که این نوع از ادبیات از میان خواهد رفت. به همین دلیل در آن زمان کوشش بسیاری برای جمع‌آوری و حفظ افسانه‌ها شد. با وجود این تنها یک ارزیابی اشتهاد بود. افسانه‌ها در قرن ۲۰، رئالیسم را تجربه کردند. شنونده با افسانه‌ها می‌تواند به خوبی هویت یابد. براساس سبک ذهنی و دور از واقعیت و تجسم سطحی‌اش هر کس می‌تواند جهان تجربی خود را با آن مرتبط سازد.

می‌توانید توضیح بیشتری بدهید؟

قهرمانان فردی نیستند بلکه نمونه‌ای با خصوصیات کلی مشترک هستند. در افسانه‌ها عمل صرف توصیف می‌شود و حرف از درونیات در میان نیست. حداقل در مورد افسانه‌های برادران گریم - در افسانه‌های هانس کریستین آندرسن شخصیت‌ها دارای احساس نیز هستند. البته به این معنا نیست که در افسانه‌های عامیانه هیجانات روحی نقشی ایفا نمی‌کنند. گرچه وصف این احساسات در متن مجال حضور نمی‌یابد. ولی خواننده از طریق شیوه ساده و تأثیرگذار نقل داستان برنگیخته می‌شود. می‌توان گفت که او جاهای خالی را با احساسات شخصی و تصاویر درونی خود پر می‌کند. و در مورد افسانه‌هایی که خواننده می‌شود این احساسات و تصاویر از طریق تکیه کلامها و املاورهای نقل منتقل می‌شود. میان نقل و شنونده فضای بسیار نزدیکی به وجود می‌آید. و علاوه بر این یکی از نالغزترین روش‌های جذب از طریق گوش است و به این ترتیب داستان‌های نقل شده تبدیل به یک تجربه واقعی می‌شود.

افسانه‌ها چه چیزهای دیگری برای عرضه دارند؟

افسانه‌ها تضاد گفت‌وگویی با زندگی پر سرعت

مخام خنده ماری خوش شانس به‌خاطر زرنگی مالا بدانش می‌گیرد و در مقابل ماری بدشانس به خاطر تندی قبر چسبیده نصیبش می‌شود. ما مایلم به خودمان بقولانیم که این شخصیت‌های زنان فراخور سلیقه آن زمان هستند. علاوه بر این دو قطعی بودن یکی از خصوصیات افسانه‌هاست. کاراکترهای افسانه‌ها زشتند یا زیبا، خوب‌اند یا بد. حد وسط ندارند. برای مردها هم مثل کاراکترهای زن. این حالت وجود دارد. اما این مسئله عملکردی تسلی‌بخش برای کودکان دارد. در افسانه‌ها این اطمینان وجود دارد که بدی در پایان از میان می‌رود.

اگر خانواده تا این حد مقدس است پس چرا افسانه‌ها

بر از نامادری‌های بدجنس است؟

مسئله نامادری‌ها مسئله بسیار مهمی است. مخصوصاً که ویلهلم گریم این مضمون را تقویت کرده است. کشمش معروف داستان سفیدپرفی، را در نظر بگیرید: برای آن دوران این که مادری بتواند به دختر خود حسادت کند تصور بسیار بدی بوده است. به همین دلیل نامادری نباید جلو بیاید. او همان بدی است که در پایان خوبی بر او چیره می‌شود و مادر دست نخورده باقی می‌ماند.

لطفاً حالا توضیح دهید که چرا شاهزاده خانم‌ها همیشه زیبا هستند و پاک و بی‌گناه؟

قصر پادشاهان محلی برای جلوه دارند. آن وقت‌ها چنین بود و امروز نیز چنین است. و از این باب است افسانه‌ها چندان بی‌تفسیر نیستند. شاهزاده خانم‌ها، حتی شاهزاده خانم‌های واقعی می‌باشند. خصوصیات مشخصی را منجم کنند. آن‌ها باید بسیار با فضیلت و بسیار زیبا می‌باشند. و کسی کاری به‌نظر شخصی آن‌ها نداشت. اگر یک شاهزاده خانم مدرن با این انتظارات مطابقت نداشته باشد چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌توان شاهزاده خانم ژاپن را در نظر گرفت که سنگینی بار وظایفش به وضوح

زمان ما دارد. می‌توان از افسانه‌ها آموخت. گرچه در نگاه نخست ظنن تعجب برانگیزی دارد. حکمت زندگی با افسانه‌ها منتقل می‌شود. می‌تواند آگاهی را به زندگی وارد سازد. مثلاً اگر بیاموزیم که کیسه پول کوچک کافی است و کیسه پول بزرگ برای‌مان بدشانسی می‌آورد.

اما آیا این تعجب سیاه - سفید اخلاقی در افسانه‌ها بیشتر به ما زان‌ها معطوف نیست؟ بالاخره ما در آن‌ها شاهزاده خانم‌های زیبا و نازنین هستیم یا ساحره بدجنس و نامادری ضرور...؟

بله. مردها همیشه قهرمان هستند و حتی دایلم هم دست آخر پادشاه می‌شود. ما این‌جا قبل از هر چیز افسانه‌های برادران گریم را پیش‌رو داریم که از ابتدا تا اواسط قرن نوزدهم جمع‌آوری و منتشر شده‌اند. در این زمان خانواده‌های طبقه متوسط به وجود می‌آیند. آلمان به‌عنوان یک دولت ملی بنا می‌شود. بنابراین برادران گریم ترکیب زنان داستان‌های خود را از زنان علاقه‌مند به خانه و زندگی انتخاب کرده‌اند. زن دهانش را می‌بندد و کارهای خانه را راست و ریس می‌کند. در داستان